

Research Article

Comparative Criticism of the Common Themes of the Story of the Pearl Song and the Story of the Western Gharbiyah (With an Approach to the Theory of Intertextuality)

Mehdi Mohammadinejad¹, Kamal al-Din Arkhi²

Abstract

Many words and phrases used in the themes of our mystical books, such as spirit, dream, and the unseen world, are rooted in the beliefs and teachings of past religions; therefore, it is necessary to be familiar with ancient religions and to delve into this subject. Considering that Suhrawardi was familiar with the wisdom of ancient Iran and other religions, he was also familiar with the Song of the Pearl, and the content of the Story of the Western Gharbiyah indicates that he took the Song of the Pearl as a model. This research, using a descriptive-analytical method, examines the similarities between the Gnostic story of the Song of the Pearl (Jamah-e-Fakhr) and the Story of the Western Gharbiyah from the perspective of the theory of intertextuality. In both stories, the descent of man into this world is mentioned and the hero of the story tries to save himself. Topics such as the journey from the East to the West, captivity in a foreign land, a letter from their father, the content of the letter, etc., which are important themes of the Gnostic religion, are similar in both stories.

Keywords: Intertextuality, The Story of the West, The Song of the Pearl, Gnosis, Knowledge

How to Cite: Mohammadinejad M, Arkhi K., Comparative Criticism of the Common Themes of the Story of the Pearl Song and the Story of the Western Gharbiyah (With an Approach to the Theory of Intertextuality), Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(75):1-17.

1. Faculty of Golestan University, Golestan, Iran
2. Visiting Professor of Golestan University, Golestan, Iran

نقد تطبیقی بن مایه‌های مشترک داستان سرود مروارید و قصه‌ی الغربه الغربیه (با رویکرد به نظریه‌ی بینامتنیت)

مهدی محمدی نژاد^۱، کمال الدین آرخی^۲

چکیده

بسیاری از کلمات و عبارات به کار رفته در مضامین کتب عرفانی ما همچون روح، رویا و عالم‌غیب، در عقاید و تعلیم ادیان گذشته ریشه دارد؛ از این رو لازم است با ادیان قدیمی‌آشنایی داشته و کندوکاوی در این موضوع داشته باشیم. با توجه به این که سهروردی با حکمت ایران باستان و ادیان دیگر آشنایی داشته بنابراین با سرود مروارید نیز آشنا بوده و محتوای قصه‌ی الغربه‌الغربیه نشانگر این است که از سرود مروارید الگو گرفته است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، وجوه شباهت داستان گنوسی سرود مروارید (جامه‌ی فخر) و قصه‌ی الغربه‌الغربیه را از منظر نظریه‌ی بینامتنیت، بررسی می‌نماید. در هر دو داستان به هبوط انسان در این دنیا اشاره می‌شود و قهرمان داستان، برای نجات خود تلاش می‌کند. موضوعاتی از قبیل سفر از شرق به غرب، اسارت در سرزمینی بیگانه، نامه‌ای که از طرف پدرشان می‌رسد، مضمون نامه و ... که از موضوعات مهم آیین گنوسی هستند، در هر دو داستان مشابه هم است.

واژگان کلیدی: بینامتنیت، قصه‌ی الغربه‌الغربیه، سرود مروارید، گنوس، معرفت

۱. هیات علمی دانشگاه گلستان، گلستان، ایران

۲. استاد مدعو دانشگاه گلستان، گلستان، ایران

مقدمه و بیان مسئله

بسیاری از کلمات و عبارات به کار رفته در مضامین کتب عرفانی ما همچون روح، رویا و عالم غیب و... در عقاید و تعالیم ادیان گذشته ریشه دارد. از این رو لازم است با ادیان قدیمی آشنایی داشته، ریشه‌های عرفان و تصوّف را در آن بکاویم. سهروردی، ملقب به شیخ اشراق، از حکمای نامدار و بانی و مؤسس حکمت اشراق اسلامی است که در اقسام حکمت و فنون دیگر اسلامی تبخّر داشت. او هم به لحاظ این که اندیشه‌های حکمی ایران باستان را به مثابه واسطه‌العقدی به دوره‌ی اسلامی پیوند داد و هم از نظر طرح اندیشه‌های بکر، از کسانی است که در متفکران بعد از خود تأثیر بسیاری گذاشته است. وی همچنین با برقراری رابطه میان تفکر استدلالی و کشف و شهود عارفانه، حکمت ایران باستان را احیا نموده است. «این امر که سهروردی عناصر و مؤلفه‌هایی را از ایران پیش از اسلام در جهان‌بینی خویش وارد کرده است مورد اجماع پژوهشگران اندیشه و جهان‌بینی سهروردی است» (همدانی، ۱۳۸۸: ۳). مایه‌های عمده‌ی اصول فلسفه اشراقی سهروردی را می‌توان در قصه‌ی الغربه‌الغریبه به خوبی دریافت. در این رساله، فلسفه‌ی مشایی ابن‌سینا و تجربه‌ی روحانی مبتنی بر تصوّف از یک سو و اندیشه‌های فلسفی ایران باستان و یونان قدیم از سوی دیگر باعث می‌شوند تا غریب افتاده در مغرب، بعد از شکستن قید و بندهای دنیوی به سوی میهن شرقی گام بردارد. می‌توان گفت که هبوط آدمی در جهان ماده با رمز غربت و تبعید در مغرب بیان شده است. سهروردی این هبوط را به صورت بشری افتاده در چاهی در شهر قیروان تعبیر کرده است که مضمونی گنوسی است. «گنوستیسیسم (gnosis) یا مذهب گنوسی کلمه‌ای یونانی به معنای معرفت و شناخت، و عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی که در قرون اول و دوم میلادی در فلسطین، سوریه، بین‌النهرین و مصر وجود داشته است» (مصاحب، ۱۳۵۶: ۲۴۱۸). «از مهم‌ترین ویژگی‌های آیین گنوسی می‌توان به اهمیت تعبیر سقوط، اسارت، رها شدگی، غم غربت، کرختی و منگی، خواب و مستی اشاره کرد» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۳۲). چنانکه این عبارات مهم‌ترین و کلیدی‌ترین عبارات به کار رفته در قصه‌ی الغربه‌الغریبه و داستان سرود مروارید هستند. «طبق آیین گنوسی جهان خطایی بیش نیست و صرفاً نتیجه‌ی هبوط و جدایی از الوهیت است؛ و انسان مینویی با جهان طبیعی بیگانه است و به خدا پیوسته است و آن‌گاه که واژه‌ی وحی را بشنود، از ژرف‌ترین نفس خویش آگاه گردد. سبب بدی نه گناه و لغزش، بل ناآگاهی است» (الیاده، ۱۳۷۳: ۱۶).

سهروردی، در این قصه، هبوط انسان در دنیا و چگونگی نجات از آن را شرح می‌دهد. راوی به همراه برادر خود، عاصم، از ماوراءالنهر به شهر قیروان می‌رود تا گروهی از مرغان ساحل دریای سبز را صید کند. اما در آن‌جا در چاهی عمیق زندانی می‌شوند که در بالای آن قصری قرار دارد. آنها فقط شب‌ها می‌توانند بر بالای قصر بیایند و روزها باید در چاه باشند. تا اینکه هدهدی نامه پدرشان را می‌آورد

که از آن‌ها خواسته برای نجات خود سفر کنند. آن‌ها در کشتی می‌نشینند تا صومعه پدر را در کوه سینا زیارت کنند. در طول سفر همه غیر از راوی در راه می‌مانند. پس از طی راهی طولانی و مخوف او به بارگاه پدر- پیری بزرگ با چهره‌ای بسیار نورانی - می‌رسد، و سلام و سجده می‌کند. در نزد او از زندان قیروان شکایت می‌کند. پدر می‌گوید: خوب نجات پیدا کردی اما دوباره به آن باز خواهی گشت چون همه‌ی بندها را از خود نیفکنده‌ای. راوی با شنیدن این سخن آه و ناله می‌کند. پدر می‌گوید: لازم است برگردی، لکن تو را بشارت می‌دهم به زودی خلاصی می‌یابی و آن شهرهای غریب را رها خواهی کرد.

منظومه‌ی سرود مروارید یا جامه‌ی فخر هم «منظومه‌ای است گنوسی است که منشأ ایرانی دارد. اصل این منظومه به زبان سریانی نوشته شده است» (زَیْن کوب، ۱۳۵۳: ۲۸۴). «متن سریانی آن در نوشته‌ای منسوب به حواری مجعول به نام اعمال توماس، نوشته‌ای از سده‌ی سوم میلادی آمده است که "بوان" آن را در سال ۱۸۹۷ ویراسته و به انگلیسی ترجمه کرده است» (خراسانی، ۱۳۷۳: ۱۵۸). بیژن غیبی در معرفی این سرود می‌گوید: «در میان ملحقات تورات و انجیل، به کتابی بر می‌خوریم به نام اعمال توماس، در جایی از این اعمال سرودی نقل شده است که توماس آن را هنگامی که در زندان شاه هندوستان بود، بخواند. سرودی که توماس خواند همین سرود مروارید است» (غیبی، بی تا: ۳۱۶).

راوی این داستان هم از شرق (خانه ملکوت پدر) برای صید مروارید به سوی مصر رهسپار می‌شود. اما او هم در مصر گرفتار می‌شود و دچار خواب غفلتی عمیق می‌شود. پدر و مادرش نامه‌ای برای او می‌فرستند و از او می‌خواهند که از خواب غفلت بیدار شود و اصل خود را به یاد آورد. آن نامه صورت عقاب می‌گیرد و به پیش او می‌آید. او از خواب بیدار می‌شود و گوهر (مروارید) را به دست می‌آورد و روی به سوی خانه پدر می‌کند و به دیار سپیده‌دم، باز می‌گردد. پدر و مادر جامه‌ی فخر (روح الهی وجود بشر) را که قبل از سفر از تن او به در آورده بود، از بلندی‌های سرزمین جر جانیه به نزد او می‌فرستند. او به پیشگاه پدر می‌رسد و سلام و سجده می‌کند و پدر هم او را پذیرا می‌شود.

قصه‌ی الغربه‌الغریبه آن چنان با سرود مروارید مشابهت دارد که گویی سهروردی آن را از روی آن نوشته است. فتح‌الله مجتبایی پا را از شباهت فراتر نهاده، می‌گوید «داستان الغربه‌الغریبه همان داستان گنوسی مروارید است که بخشی از کتاب اعمال توماس رسول، یکی از انجیل‌های غیر رسمی، و داستانی ایرانی و متعلق به زمان اشکانیان است که به عالم غرب و مسیحیت و مذاهب گنوسی وارد شده و پس از هزار سال در ایران به شیخ اشراق رسیده است» (مجتبایی، ۱۳۸۶: ۳۷). با بررسی دو اثر سرود مروارید و القصه‌الغریبه می‌توان مضامین مشترک بسیاری در این دو داستان یافت که نشان از ارتباط آن‌ها با هم است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که شیخ اشراق با آیین گنوسی و منظومه مروارید آشنایی داشته است.

در این مقاله می‌کشیم تا به بررسی بن مایه‌های مشترک این دو داستان بر اساس آموزه‌های گنوسی، از منظر نظریه‌ی بینامتنیت بپردازیم. از نظر گنوسی‌ها «یکی از مشخصه‌های بارز این جریان مذهبی اعتقاد به وجود بارقه‌ای الهی است که در قالب یک انسان به این دنیا هیبوط کرده و می‌بایست که به عالم الهی بازگردانده شود» (Goethals، 1829: 825). و این بارقه‌ی الهی (روح) می‌تواند با شناخت عالم متعال که عالم نور و خیر است، از اسارت تن و ماده‌ی رهایی یابد و به مبدأ اعلی خود رجوع کند. در واقع تاریخ اسطوره‌ای جهان با اسارت روح در ماده آغاز می‌شود.

پیشینه‌ی تحقیق

در مورد آیین گنوسی، منظومه‌ی سرود مروارید و قصه‌ی الغربه‌الغریبه، کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ابوالقاسم اسماعیل پور (۱۳۷۱) در مقاله «دیاچه‌ی مثنوی و اشعار گنوسی» آیین گنوسی را در دیاچه‌ی مثنوی بررسی کرده، به این نتیجه می‌رسد که قطعاً وجوه مشترکی میان مضامین عرفانی گنوسی و آثار و اندیشه‌های مولانا وجود دارد.

شرف‌الدین خراسانی (۱۳۷۳) در مقاله‌ی «ترانه‌ی مروارید، شعری تمثیلی - مجازی گنوستیکی» که در مجله‌ی کلک به چاپ رسیده، به ترجمه و تفسیر سرود مروارید، پرداخته است.

میرچا الیاده (۱۳۷۳) در کتاب آیین گنوسی و مانوی، مقالاتی را از نویسندگان بزرگ در مورد آیین گنوسی، جمع‌آوری و تدوین کرده است.

محمد ایلخانی (۱۳۷۴) در مقاله‌ای با عنوان «مذهب گنوسی» به بررسی ویژگی‌های این آیین پرداخته است.

علیرضا جلالی (۱۳۸۴) به بررسی این آیین در قصیده‌ی عینیه ابن سینا در مقاله‌ی «ساختار گنوسی قصیده‌ی عینیه ابن سینا» پرداخته است.

اما این پژوهش، به بررسی وجوه همانندی دو داستان، از منظر نظریه‌ی بینامتنیت، می‌پردازد.

تعریف بینامتنیت (Intertextuality)

بینامتنیت، از رایج‌ترین اصطلاحات نقد ادبی معاصر است. بینامتنی یا میان‌متنی رابطه‌ای است که میان متنی با متون دیگر وجود دارد و اساس آن بر این باور استوار است که هیچ متنی، نظامی بسته و مستقل نیست و هیچ متنی در خلأ به وجود نمی‌آید. «بنا به قاعده‌ی بینامتنی، هر متن تنها به این دلیل معنا دارد که ما پیش‌تر متونی را خوانده‌ایم. هر متنی از همان آغاز در قلمرو قدرت سخن‌های دیگری است که فضایی خاص را به آن تحمیل می‌کند» (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۲۷). این روش در نثر بیشتر

از شعر کاربرد دارد. «نثر طبیعی بینامتنی دارد در حالی که شعر چنین نیست. از نظر باختین، پیچیدگی شعری در میانه‌ی سخن و جهان موجود واقع می‌شود ولی پیچیدگی نثر بین سخن و اداکنندگان آن قرار می‌گیرد» (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۲۸).

خاستگاه مشترک دو داستان

با توجه به این نکته که تفکر گنوسی ریشه در ایران هم دارد، می‌توان این گونه ادعا کرد که ریشه‌ی هر دو داستان به دوره‌ی ایران باستان باز می‌گردد. سرود مروارید ریشه‌ای قدیمی‌تر دارد و اندیشه‌های ایران باستان را بیان می‌کند و سهروردی هم که به دنبال احیای حکمت باستان است از آن تأثیر پذیرفته و آن را به گونه‌ای با اندیشه‌های اسلامی بازسازی کرده است و برای اینکه وجهت اسلامی آن بیشتر شود در جای جای القصة الغریبه به آیات قرآن استشهاد نموده است. از آن جا که «سهروردی برای جستجوی عقاید فلاسفه خسروانی به سوریه رفته بود، به ویژه آن که در آن روزگار سوریه زیر نظر حکومت خاندان ایوبی از کردان نیمه گنوسیست بوده است» (حقیقت، ۱۳۷۸: ۱۲۳) با عقاید گنوسی آشنا شده است.

زرین کوب در کتاب "ارزش میراث صوفیه" می‌گوید: «ذکر سرزمین پارت و جرجانیه در متن به عنوان مشرق_احتمالا باید نشانی باشد از تأثیر فرهنگ ایرانی» (۱۳۵۳: ۲۸۴). همچنین «ویدن گرن از وجود اصطلاحات پارتی در این حکایت سریانی، وجود یک منشأ پارتی را برای این اثر، نتیجه می‌گیرد» (گیمن، ۱۳۷۵: ۳۳۰). دلیل دیگر برای اثبات خاستگاه ایرانی سرود مروارید، در این نکته است که «مروارید واژه‌ای ایرانی است و برخلاف نظر رایج که آن را از اصل یونانی Margaritas می‌پندارند، این کلمه دارای اصلی ایرانی است که به زبان یونانی راه یافته است» (حسینی، ۱۳۸۷: ۳). این مورد، دلیل محکمی برای اثبات اصل ایرانی سرود مروارید می‌باشد. چنان که ثابت شده «برخی رسوم خاص و عقاید ایرانیان، مدت‌ها پیش از آن که رومی‌ها بتوانند جای پای در آسیا بیابند در دنیای یونانی _شرقی مقلدانی یافته بود، تأثیر ایرانیان، غیر مستقیم، پنهانی و غالباً غیر قابل تشخیص اما به هر حال مسلّم بود» (کومون، ۱۳۷۷: ۱۳۰).

وجه شباهت دو داستان:

نگارندگان با توجه به نظریه‌ی بینامتنیت، در صدد اثبات آن هستند که سرود گنوسی مروارید که ریشه‌ای ایرانی دارد تا چه حد با قصه‌ی الغرب‌الغریبه همانندی دارد، بنابراین سعی می‌شود، ابتدا توضیحی درباره‌ی هر یک از ویژگی‌های آیین گنوسی داده شود و سپس به بیان ویژگی‌های مشترک دو داستان پرداخته شود.

۱- ثنویت (دوگانگی روح و جسم)

از صفات عمومی فرق گنوسی اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر یا اعتقاد به ثنویت است. «در گنوستیسم تعدادی از قدرت‌های حاکم جهانی که به وسیله‌ی خدایی زیردست در جهان مادی پدید آمده بود، خالق نام گرفتند. گنوستیسم یک ثنویت مذهبی بود با این باور که ماده بد و روح خوب است و نجات با یک دانش مرموز یا گنوسیس به دست می‌آید» (دایره‌المعارف بریتانیکا، مدخل گنوسی). «گنوسی‌ها دارای عقاید خاصی بودند که به صورت مختلف در آمده است. ایشان از یک گونه ثنویت آغاز سخن کرده و روح را اساساً از جسم جدا دانستند و گفتند عالم ماده آن قدر پلید و ناپاک است که شأن خداوند عالم نیست چنین مخلوق ناپسندی به وجود آورد» (ناس، ۱۳۸۵: ۶۲۸). بنابراین «عنصر اصلی در فلسفه گنوسی، نوعی آموزه ثنویت‌گرایانه است که طبق آن وجود انسانی بارقه‌ای الهی دارد که اصل و منشأ آن از عالم بالا است؛ اما در عالم پست مادی هبوط کرده و در آن جا اسیر و زندانی شده است. این بارقه الهی یعنی روح باید به منشأ الهی خود معرفت پیدا کند، از عالم مادی بگریزد و به وطن مألوف خود بازگردد» (الیاده، ۱۳۷۳: ۲۹۳). قاسم انصاری، بر این باور است که ثنویت در گنوستیسیسم با ثنویت مانوی و زردشتی فرق دارد و در مذاهب گنوسی ثنویت میان روح و تن است (انصاری، ۱۳۷۹: ۱۳۶). منشأ عقیده گنوسی‌ها و سایر ادیانی که به ثنویت اعتقاد دارند، ناتوانی آنها در تفسیر نظام آفرینش و در توجیه و فهم ضرور طبیعی و اخلاقی در نظام جهان مادی است. در صورتی که در فلسفه و کلام اسلامی به اثبات عقلی رسیده است که نظام هستی بهترین و استوارترین نظام است؛ چرا که با عنایت و اهتمام حضرت حق، ایجاد شده است. نظام عالم جلوه‌ی علم ذاتی باری تعالی است که ضعف و نارسایی بدان راهی ندارد: «مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ: در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضادّ و عیبی نمی‌بینی!» (ملک/۳).

در قصه‌ی الغربه الغربیه، ماوراءالنهر نماد شرق است؛ از این نظر که در شرق عالم اسلامی واقع شده است و مانند شرق رمز عالم علوی است؛ جایگاه قدسی و روحانی است و در مقابل دیار مغرب که شهر قیروان بوده و جایگاه گرفتاری روح است. «دشمنی بین ماده و روح نوعی از ثنویت مبتنی بر تناقض است که در بسیاری از نظام‌های دینی وارد شده است» (اگریدی، ۱۳۸۴: ۶۸).

سهروردی می‌گوید: «چون سفر کردم با برادر خود عاصم از دیار ماوراءالنهر الی بلاد المغرب تا صید کنم گروهی از مرغان ساحل دریای سبز. پس بیافتادیم ناگهان به دیهی که اهل او ظالم اند اعنی مدینه قیروان» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۵). «تصور دو عالم شرق و غرب در جغرافیای قدسی خاص آن - به طوری که در داستان گنوسی قصه‌ی الغربه الغربیه، تصویر شده است - حاکی از شناخت نوعی ثنویت کیهانی و شناخت دو عالم شرقی و غربی یا نورانی و ظلمانی است که در تقابل با هم قرار دارند. عیناً همان نظریه "تن یعنی زندان" گنوسیان و اورفئوسی‌های یونان که از مکاتب ثنوی غربی بوده

اند» (مجتبایی، ۱۳۸۶: ۳۸). داستان سرود مروارید هم که زرین کوب در پیوست کتاب «ارزش میراث صوفیه»^۱ آورده است، در این باره همانند قصه‌ی الغربه الغربیه است؛ یعنی تقابل شرق و غرب یا ماده و روح (ثنویت گنوسی) در آن به چشم می‌آید.

داستان این گونه آغاز می‌شود:

«آنگاه که درست کودکی خردسال بودم

در خانه ملکوت پدر خویش به سر می‌بردم

و در ثروت و جلال آن‌ها که مرا پرورش می‌دادند از لذت برخوردار بودم

از شرق که خانه ما بود پدر و مادرم مرا با توشه راه روانه کردند» (سرود مروارید: ۲۸۴).

پس شروع سفر در این داستان هم از شرق است که نماد عالم ملکوت است و مقصد سفر، سرزمین مصر است. انتخاب مصر برای مغرب می‌تواند، به دلیل دشمنی ایران و مصر در آن زمان باشد. جایی که شاهزاده در آن وطن اصلی خود را فراموش می‌کند و به آن سرزمین عادت می‌کند. در این دو داستان ثنویت هم در شرق و غرب بارز است و هم در روح و تن؛ روح علوی که گرفتار عالم مادی شده و در پی بازگشت است.

۲- غربت و اسارت

در آیین گنوسی فرد احساس می‌کند که در این جهان کاملاً بیگانه و متعلق به نسل و نژاد دیگری است. او جهان را نفی می‌کند و بر این اعتقاد است که هستی مادی، زائیده‌ی شر است و در نقطه‌ی مقابل تنها واقعیت حقیقی و متعال قرار دارد. متون گنوسی از طرفی بر سقوط نفس (جان) در عالم ماده (زندگی) و خواب مرگباری که در پی آن می‌آید و از طرف دیگر بر اصل ماورای زمینی نفس یا روح تأکید می‌ورزند. «کلید رازگشای کلام فنی گنوسیان، لفظ غیر، بیگانه یا غریب است. اصل اساسی شان این است که گر چه گنوسی در دنیا است اما از دنیا نیست و به آن تعلّق ندارد» (الیاده: ۱۳۶۲: ۱۳۶). در واقع «مذاهب گنوسی در مفهوم اعم خویش در این نکته تقریباً وحدت نظر دارند که نیل به مرتبه عرفان به روح انسان امکان می‌دهد تا با تلقی بشارت الهی از اسارت ماده که به دنبال هبوط به عالم سفلی برای وی حاصل آمده است رهایی یابد» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۵۷). همچنین «اعتقاد به انطباق عالم کبیر و عالم صغیر یا جهان و انسان و تعبیراتی مانند غرب، غریب، غربت و اسارت روح در دام ظلمات و اندیشه‌ی رستگاری و رهایی از بند ماده و تنگنای محسوسات از طریق تذهیب نفس و عبادت و ریاضت و شهود و اشراق از مضمون‌های هرمسی و گنوسی است که مکرّر در نوشته‌های سهروردی منعکس شده است» (موحد، ۱۳۸۴: ۱۳۸).

اسارت و غربت در سرزمینی بیگانه یکی دیگر از همانندی‌های این دو داستان است. هر دو به مرور اصل خودشان را فراموش می‌کنند و با زندگی در دنیای مادی و اسارت در سرزمین بیگانه خومی-

گیرند. در قصه‌ی الغربه‌الغربیه آمده است: وقتی راوی و برادرش برای صید کبوتران ساحل دریای سبز در شهر قیروان فرود می‌آیند، در آن جا به اسارت در می‌آیند: «پس چون از قدوم ما آگاه شدند و بدانستند که ما پسران شیخ هادی ابن الخیر یمانی هستیم بگرفتند ما را و ببستند به سلسله‌ها و اغلال و به زندان کردند ما را در چاهی که قعر آن را نهایت نیست و بود بر بالای آن چاه که به حضور ما آبادانش کردند قصری مشید. و بروی برج‌هایی بسیار. پس به ما گفتند باکی نباشد اگر مجرد به قصر برآید چون شب باشد اما چون روز باشد لابد است که دیگر بار فرو افتید از قصر به بن چاه. پس به شب بر بالا بودیم و به روز به زیر» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۷).

در سرود مروارید هم شاهزاده به اسارت در می‌آید؛ «شاهزاده‌ای از شرق می‌آید برای این که در مصر، مروارید بی‌همتایی را که در میان دریایی قرار دارد و ماری با صفیر صدا دار به دور آن چنبر زده، جستجو کند. در مصر به اسارت مردان آن سرزمین در می‌آید که از طعام‌های خود به او می‌خورانند و شاهزاده هویت و اصل خویش را از یاد می‌برد» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۳۱).

«و من از یاد بردم که خود پادشاه زاده‌ام

و به بردگی پادشاه آنها تن در دادم

گوهر را نیز که پدر و مادرم مرا به خاطر آن فرستاده بودند از یاد بردم

و از گرانی خورش‌های آنها

به خوابی گران در افتادم» (سرود مروارید: ۲۸۶).

گرفتاری و اسارت هر دو قهرمان در این دنیای مادی است و قیروان و مصر نمادهایی از این دنیا هستند.

۳- پیک

با مقایسه‌ی دو داستان متوجه می‌شویم که بعضی از عناصر در قصه‌ی الغربه‌الغربیه تغییر کرده است؛ مثل پیک که در سرود مروارید عقاب ولی در قصه‌ی غربت، هدهد است. همچنین صید در سرود مروارید، مرواریدی از درون دریا و در قصه‌ی غربت، کبوتری است از ساحل دریا، که جای بررسی دارد. جان با روی آوردن به ماده و عالم مادی مکان اصلی خودش را فراموش می‌کند و با عالم مادی خو می‌گیرد، لازم است که کسی او را هدایت کند از این رو پیکی از طرف پدر (خدا) برای آن دو می‌رسد. پیک انسان را از خواب بیدار کرده و در عین حال آورنده‌ی زندگانی و رستگاری است. در سرود مروارید پیک عقاب است. «آن نامه صورت عقابی را که در بین همه‌ی بالداران پادشاست، بگرفت و به پرواز درآمد و دیگر بار به صورت کلمه درآمد» (سرود مروارید: ۲۸۷). عقاب از طرف خدا بر انسان پیام می‌آورد؛ همچنان که در «کمدی الهی دانت، هم عقاب نمادی برای تجلی خداوند است. همچنین عقاب به

عنوان نشانه‌ای از حضرت عیسی به صورت سمبلیک مورد توجه دانته قرار گرفته است» (قدمگاهی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

به پندار نگارنده، با توجه به اصل ایرانی سرود مروارید و ارزش عقاب در تاریخ اساطیری ایران در آن زمان، این پرنده به عنوان هادی انتخاب شده است. همان‌طور که می‌دانیم «عقاب در نظام‌های پیش از تاریخ توتّم محسوب می‌شده و موجودی ایزدی و برجسته به شمار می‌رفته است» (زمردی، ۱۳۸۵: ۲۲۴). و همچنان که متن می‌گوید: پادشاه پرندگان است. کزازی بر این باور است که سیمرغ و شاهین (عقاب) را می‌توان یک پرنده انگاشت و سیمرغ را بازتاب افسانه‌ای شاهین دانست (کزازی، ۱۳۸۸: ۸۴). اما در اندیشه‌ی اسلامی سهروردی، این پیک به هدهد تغییر می‌یابد، از آن روی که هدهد نامه بر سلیمان به بلقیس است و در ادب عرفانی پرنده‌ی هادی و پادشاه پرندگان است.

«تا بدیدیم هدهدی که درآمد از روزن، سلام کنان در شبی روشن با مهتاب، و در منقارش نامه‌ای که صادر شد از وادی ایمن» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۸).

عطار هم به این پادشاهی و هدایتگری روحانی هدهد اشاره کرده است:
پیش هدهد آمدند از خود شده جمله طالب گشته و بخرد شده (عطار، ۱۳۸۴: ۳۰۴)
یا

مرحبا ای هدهد هادی شده در حقیقت پیک هر وادی شده (همان: ۲۵۹)

۴- مضمون نامه

مضمون نامه در هر دو معرفت و شناخت است. در تمام مکاتب گنوسی معرفت و تأکید بر آن، به عنوان وسیله‌ی نجات و رستگاری، خصوصیتی مشترک بوده است. معرفت به معنی شناخت خدا و موجودات الهی، به منشأ الهی روح و لزوم نجات روح از این شرایط اشاره دارد. معرفت و آگاهی که به آنها یادآوری می‌شود، دل‌کندن از دلبستگی‌های عالم ماده است و از جانب پدر آن‌ها فرستاده شده است و معرفت (گنوس) را در آنها بیدار می‌کند و یادآوری می‌کند که اصل آن‌ها از جایی دیگر است. لازم است به این نکته اشاره شود که «در آیین گنوسی از خداوند به پدر کل، نور محض و موجود قدیم غیر قابل وصف تعبیر کرده‌اند. از این پدر کل و وجود مطلق، موجوداتی دیگر صادر شده- اند» (مصاحب، ۱۳۵۶: ۲۴۱۸). پدر رمزی است برای پیر و مراد، که وجه مشترک دیگری است بین این دو داستان، مقصد هر دو مسافر، بارگاه پدر (خدا) است.

در قصّه‌ی الغربه‌الغریبه، مضمون نامه چنین است:

«آوردم شما را از سبا به خبر یقین و در نامه‌ی پدرتان مشروح است. پس چون نامه بخواندیم، در آنجا بود که از پدرتان هادی به شما، به نام خدای بخشنده و بخشایشگر. آرزومندان کردیم، آرزومند

نمی‌شوید، و بخواندیم شما را، رحلت نمی‌کنید، و اشارت کردیم، فهم نمی‌کنید و در نامه نبشته بود و اشارت کرده که ای فلان اگر می‌خواهی که با برادرت خلاص یایی، در عزم سفر سستی مکن، و دست در ریسمان ما زن. پس چون به وادی مورچگان برسی دامن را بیفشان و بگو: سپاس خدای را عزوجل که ما را زنده کرد پس از آن که مرده بودیم و نشر و مصیر ما اوست. و بکش زنت را که او را پس مانده نیست. برو چنان که فرمودیم در کشتی نشین و بگو: بسم الله رفتن را و ایستادن را، و شرح کرده بود در رقعہ، آنچه در راه بودنیست» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۸۲). «این اندیشه را به خاطر بسپاریم که خداوند به خاطر عشق به انسان‌ها، آموزگاری برایشان می‌فرستد تا آنان را از خوابشان که در عین حال نادانی و نسیان و مرگ است بیدار کند. همین تعبیر را در حکمت گنوسی، البته با شرح و تفسیر بیشتر، باز می‌یابیم. اسطوره‌ی گنوسی اصلی بدان گونه که منظومه‌ی سرود مروارید حکایت دارد، پیرامون مضمون نسیان و تذکر دور می‌زند» (الیاده: ۱۳۶۲: ۱۳۰).

مضمون نامه در سرود مروارید هم با قصه‌ی غربت، مشترک است:

«از نزد ما- شاه شاهان- پدر تو
و از مادر تو- ملکه دیار سپیده دم-
و از جانب دومین فرزند ما، برادر تو
به تو ای پسر، که در سرزمین مصر فرود آمده‌ای
درود باد.
برخیز و از خواب خویش سر بردار
به سخن و نامه ما گوش فراده
یاد آر که تو پادشاه زاده‌ای
و بنگر تا در بردگی خویش چه کس را خدمت می‌کنی
بدان گوهر بیندش
که به خاطر آن راه سفر مصر در پیش گرفتی
جامه‌ی فخر خویش را به یاد آر
قبای پر جلال خویش را به یاد آر
که بر تن کنی و خویشان بدان بیارایی
و آنگاه نام تو
در کتاب قهرمانان خوانده خواهد شد
و با خلف ما که برادر توست
وارث ملکوت ما خواهی گشت» (سرود مروارید: ۲۸۸).

در واقع نامه به روح خفته یادآوری می‌کند که برای رهایی از غربت و تبعیدگاه غربی و پیوستن به اصل شرقی چه مراحل را طی کند. قهرمان هر دو داستان با رسیدن نامه و خواندن آن سفر سخت بازگشت را آغاز می‌کنند.

۵- گسستن از محدودیت مادی (حجاب‌ها)

«از جمله باورهای گنوسی که در تصوّف باقی مانده است اعتقاد به حجاب‌های موجود بین خلق و خدا است که در کتاب‌های صوفیه بدان استناد شده است» (فروهر: ۱۳۸۷: ۳۰۰). این حجاب‌ها همان تعلّقات و وابستگی‌های مادی هستند. گسستن از تعلّقات مادی در راه برگشت به ملکوت، عامل مهمی است که پدرشان در نامه یادآوری می‌کند.

در قصّه‌ی الغرب‌الغریبه، وادی مورچگان و زن رمز جهان ماده هستند و دامن افشاندن و کشتن نشانه‌ی غلبه و دل‌کندن از آنهاست. در این داستان مسافر (سالک) از کشته شدن چهار تن سخن می‌گوید: پدر در نامه‌ای که به پسر می‌نویسد، به او فرمان می‌دهد: «بکش زنت را که او را پس مانده نیست» و هنگامی که مسافر بر کشتی می‌نشیند تا از آب عبور کند موجی میان او و فرزند حجاب می‌شود و فرزند غرقه می‌شود. در ادامه دایه‌ی خویش را در آب می‌افکند و در پایان سفر خواهر خویش را پوششی از عذاب خدا می‌پوشاند. این گونه است که سالک برای رهایی از نکثرات می‌کوشد و سرانجام از چهارده تابوت و ده گور، که رمز حجاب‌های دنیوی هستند، خلاصی می‌یابد.

در داستان سرود مروارید هم حجاب‌هایی وجود دارد. یکی از آن‌ها خورش‌هایی است که به شاهزاده می‌خورانند تا او با سرگرم شدن و خو گرفتن به آن، اصل خود را فراموش کند.

«و از خورش خویش به من نیز بدادند

و من از یاد بردم که خود پادشاه زاده‌ام

و به بردگی پادشاه آن‌ها تن در دادم

گوهر را نیز که پدر و مادرم

مرا به خاطر آن فرستاده بودند از یاد بردم

و از گرانی خورش‌های آن‌ها به خوابی گران درافتادم» (سرود مروارید: ۲۸۶).

۶- نجات و رهایی

هدف نهایی گنوسیست‌ها رهاسازی روح از حصارهای این جهان و بازگرداندن آن به قلمرو نور است. «گنوسی‌گری در وسیع‌ترین معنایش، اعتقاد به نجات از طریق معرفت؛ یعنی درک سرشت واقعیت است. این معرفت به نظر گنوسی‌ها درک منشأ روح، وضع ناگوارش در این جهان و راه خروج از این وضع ناگوار بود. آن‌ها معتقد بودند که چنین معرفتی نمی‌تواند صرفاً عقلانی

باشد) (اگریدی، ۱۳۸۴: ۵۵). آن‌ها به جنبه‌ی روحانی انسان توجه می‌کردند، در واقع «مهم‌ترین ویژگی گنوسیست‌ها دستیابی به معرفتی بود که به طور فرضی دانش و درکی از خدا و اصل و سرنوشت انسان را بیان می‌کرد. معرفتی که اصل روحانی بشر را که می‌توانست نجات پیدا کند، مدّ نظر قرار می‌داد» (livingstone، ۱۹۷۷: ۲۱۵).

در آیین مانوی هم همانند همه‌ی جنبش‌های گنوسی، آمده است که دانش به رستگاری منجر خواهد شد. «دین مانی ترکیبی از معتقدات مردم بابل و ایران و اصول بودایی و مسیحی است. در نظر مانی دو اصل در مقابل یکدیگر قرار دارد. نیکی و نور و روح در یک طرف، بدی و تاریکی و جسم در سمت دیگر است. روح در زندان بدن به سر می‌برد و باید از طریق تعالیم مانوی آن را آزاد ساخت» (شاله، ۱۳۵۵: ۲۱۶).

در داستان سرود مروارید و قصه‌ی غربت، بحث نجات بخشی مطرح می‌شود. انسان در این دنیا (قیروان در قصه‌ی غربت و مصر در سرود مروارید) گرفتار است. در قصه‌ی غربت، پدر (نور واحد) پیکی را برای نجات آن‌ها می‌فرستد که حامل معرفت است تا از اسارت ماده رها شده و به نورالانوار و ملکوت برسند. در واقع شرط نجات بخشی انسان، معرفت (گنوس) است، معرفت به خدایی ناشناختنی که در اشراق "نور نورها" نامیده می‌شود. کریستین سن معتقد است: «یک بارقه‌ی الهی، که در طبیعت انسان ودیعه است، راه نجات را به او نشان می‌دهد و او را در حرکت صعودی، که از میان افلاک می‌کند، دستگیری نموده، به عالم نور می‌رساند» (کریستین سن، ۱۳۸۹: ۵۴).

در قصه‌ی الغربه الغربیه چنین آمده است: «و در نامه اشارت کرده که ای فلان اگر می‌خواهی که با برادرت خلاص یابی، در عزم سفر سستی مکن، و دست در ریسمان ما زن» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۸۲). یعنی به او هشدار می‌دهد که تو در زندان قیروان گرفتار شدی و باید خودت را نجات دهی. پدر به او بشارت می‌دهد به دو چیز: «یکی آن که چون اکنون به زندان بازگردی ممکن است که دیگر بار به ما باز رسی و به بهشت ما باز گردی؛ دوم آن که به آخر باز گردی و خلاص یابی و آن شهرهای غریب را جمله رها کنی» (همان: ۲۸۶).

در سرود مروارید هم پدر به پسرش توصیه می‌کند که برای نجات باید از خواب بیدار شود:

«ای پسر که در سرزمین مصر فرود آمدی

برخیز و از خواب خویش سر بردار

به سخن و نامه‌ی ما گوش فراده

یاد آر که تو پادشاه زاده‌ای

و بنگر تا در بردگی خویش چه کس را خدمت می‌کنی» (سرود مروارید: ۲۸۷).

همین که انسان با کسب معرفت، من نخستین خود را به یاد بیاورد می‌تواند خود را از تاریکی رها سازد و به سوی اصل خود عروج کند. اما این نجات شامل همه نمی‌شود و فقط کسانی می‌توانند نجات پیدا کنند که معرفت یا گنوس را کسب کرده باشند.

۷- جا ماندن همراهان

وجه مشترک دیگر این دو داستان، باز ماندن همراهان در راه است. کسانی که همراه قهرمان اصلی هستند در راه باز می‌مانند، همچنان که در بخش نجات و رهایی گفتیم، در آموزه‌های گنوسی همه‌ی انسان‌ها نمی‌توانند به بارگاه الهی راه یابند. در آیین گنوسی این باور وجود دارد که انسان ذره‌ای الاهی دارد و هر کس آن را کشف کند، می‌تواند نجات پیدا کند و همه نمی‌توانند خود را نجات دهند.

مواردی از جا ماندن همراهان در قصه‌ی غربت:

پس موج حجاب شد میان من و برادر و او غرقه شد.

یا

دایه‌ی خویش را بگرفتم و در آب انداختم.

یا

بگرفتم خواهر خویش را و بپوشانیدم درو پوششی از عذاب خدا (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۸۳).

در سرود مروارید هم همراهان از رسیدن به هدف باز می‌مانند:

«من شرق را فرو گذاشتم و به همراه

دو تن از ندیمان خویش فرود آمدم

از آن که راه سخت بود و پر خطر

و من خردتر از آن بودم که به تنهایی در آن قدم بگذارم.

چون دورتر فرود آمدم به مصر رسیدم و ندیمان همراه از من جدا شدند و من یکسره به نزدیک اژدها

رفتم» (سرود مروارید: ۲۸۵).

با مقایسه‌ی این دو داستان به مشابهت‌های فراوان آن‌ها پی می‌بریم تا بدان جا که گویی سهروردی

قصه‌ی الغربه‌الغریبه را از روی سرود مروارید نوشته است.

پی‌نوشت

۱. در این مقاله به علت عدم دسترسی به اصل داستان سرود مروارید، به ترجمه‌ی عبدالحسین زرین کوب در پیوست کتاب "ارزش میراث صوفیه" (۱۳۵۳) استناد شده و صفحات داستان، بر اساس آن کتاب، می‌باشد. در صفحات ۲۸۴-۲۸۸ کتاب، این داستان آمده است.

۲. مجله ایران‌شناسی، مقاله بیژن غیبی را از مقاله ایشان که در «خرده مقالات»، جزوه ۴، شماره‌های ۳۰-۳۷، انتشارات نمودار، بیلفلد، آلمان، ۱۳۷۶/۱۹۹۷، صص ۲۴۳-۲۵۴ به چاپ رسیده، نقل کرده است.

نتیجه‌گیری

سهروردی با سرود مروارید - منظومه‌ای گنوسی که ریشه‌ای ایرانی دارد- آشنایی داشته است و برای همین همانندی‌های زیادی بین آن و قصه‌ی الغربه‌الغربیه وجود دارد. شباهت‌هایی که مضمونی گنوسی دارند. سفر مسافر هر دو داستان از شرق به غرب است، هر دو در غرب (سرزمین بیگانه) گرفتار می‌شوند، نامه‌ای از طرف پدرشان مبنی بر آگاهی‌بخشی به آن‌ها می‌رسد، آن‌ها راه‌های خطرناک بازگشت را طی می‌کنند و به بارگاه پدر (خدا) و عالم ملکوت می‌رسند. دو داستان فقط در بعضی از موارد اختلاف ظاهری دارند از جمله پیک که در قصه‌ی غربت، هدهد و در سرود مروارید عقاب است و همچنین صید که در قصه‌ی غربت، کبوتر ساحل دریا و در سرود مروارید، مرواریدی درون دریاست، که آن‌گونه که در متن مقاله به آن اشاره نمودیم، به نوعی با هم ارتباط دارند.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۳) *ساختار و تأویل متن*، چاپ دوم، تهران: مرکز الیاده، میرچا (۱۳۶۲) *چشم اندازه‌های اسطوره*، مترجم جلال ستاری، چاپ اول، تهران: توس
- _____ (۱۳۷۳) *آیین گنوسی و مانوی*، مترجم ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ اول، تهران: فکرروز
- انصاری، قاسم (۱۳۷۹) *مبانی عرفان و تصوف*، چاپ سوم، تهران: طهوری
- بهار، مهرداد، اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۸۴) *ادبیات مانوی*، چاپ اول، تهران: کارنامه
- تودوروف، تزوتان (۱۳۷۷) *منطق گفتگویی*، ترجمه‌ی داریوش کریمی، تهران: مرکز حسینی، مریم (۱۳۸۷) «مروارید جان در صدف تن، سمبلی گنوسی در ادب فارسی»، *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*، شماره ۲۵، سال ۷، صص ۵۰-۶۴
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۷۸) *سهرودی شهید فرهنگ ملی*، چاپ اول، تهران: بهجت
- خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۷۳) «ترانه‌ی مروارید، شعری تمثیلی- مجازی گنوستیکی»، *نشریه‌ی کلک*، شماره ۵۳، صص ۱۵۶-۱۶۵
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳) *ارزش میراث صوفیه*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر
- _____ (۱۳۶۹) *در قلمرو وجدان*، چاپ اول، تهران: علمی
- زمردی، حمیرا (۱۳۸۵) *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر*، چاپ دوم، تهران: زوار

سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۲) **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، تصحیح هنری کربن، ج ۲، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

شاله، فلیسین (۱۳۵۵) **تاریخ مختصر ادیان بزرگ**، ترجمه‌ی منوچهر خدایارمحبی، چاپ دوم، تهران: طهوری عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۴) **منطق الطیر**، تصحیح و تعلیقات مخمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران: سخن غیبی، بیژن (بی تا) برگزیده‌ها: سرود مروارید، **مجله ایران‌شناسی**، سال نهم، صص ۳۱۶-۳۲۷
فروهر، نصرت‌الله (۱۳۸۷) **سرچشمه‌های عرفان**، چاپ اول، تهران: افکار
قدمگاهی، نسرین (۱۳۸۳) «عقاب در اسطوره و ادبیات»، **فصلنامه‌ی تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی**، شماره ۲، صص ۱۲۶-۱۰۶

کریستین سن، آرتور (۱۳۸۹) **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه‌ی رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران: نگاه کزازی، جلال الدین (۱۳۸۸) **از گونه‌ای دیگر**، چاپ سوم، تهران: مرکز
کومون، فرانتس (۱۳۷۷) **ادیان شرقی در امپراتوری روم**، ترجمه‌ی ملیحه معلم و پروانه عروج نیا، چاپ اول، تهران: سمت

اگریدی، جوان (۱۳۸۴) **مسیحیت و بدعت‌ها**، ترجمه‌ی عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، چاپ دوم، قم: طه گیمین، دوشن (۱۳۷۵) **دین ایران باستان**، ترجمه‌ی رویا منجم، چاپ اول، تهران: فکر روز
مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۸۶) «سهروردی و فرهنگ ایران باستان»، **نشریه‌ی اشراق**، شماره ۴، صص ۳۷-۴۴
مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶) **دایره‌المعارف فارسی**، ج ۲، تهران: فرانکلین
موحد، صمد (۱۳۷۴) **سرچشمه‌های حکمت اشراق**، چاپ اول، تهران: فراروان
ناس، جان (۱۳۸۵) **تاریخ جامع ادیان**، مترجم علی اصغر حکمت، چاپ شانزدهم، تهران: علمی و فرهنگی
همدانی، امید (۱۳۸۸) «حماسه، اسطوره، تجربه عرفانی، خوانش سهروردی از شاهنامه»، **فصلنامه‌ی نقد ادبی**، سال ۲، شماره ۱۳۷، ۱۶۲-۷۰

www.britannica.com/search?query=gnosis:page=1-

The Concise Oxford Dictionary of The Christian Church. Elizabet. Living Ston (ed). Oxford. Oxford University Press. 1977.

Fraco. Goethals. **Encyclopedia Americna**. Volume12. First published. 1829.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: محمدی نژاد مهدی، آرخی کمال الدین، نقد تطبیقی بن مایه‌های مشترک داستان سرود مروارید و قصه‌ی الغربه الغربیه (با رویکرد به نظریه‌ی بینامتنیت)، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۱-۱۷.